

پاسخ به یاوه گوییها و فحاشیهای عناصر اپورتونیست توطئه گر!

بجای مقدمه:

بتاریخ 24 اگست 2012 نوشته بنام "خالقداد پغمانی" علیه من درسایت "افغانستان- آزاد" به نشر رسیده است که سراپاتوهین، فحاشی، اتهام زنی و توطئه گری است. از محتوی این نوشته برمی آید که به گمان اغلب نویسنده اصلی اش موسوی است که از این نام عاریتی استفاده کرده است. بفرض اگرچنین هم نباشد و نویسنده اصلی آن همین عنصر لومپن و فحاش بنام "خالقداد پغمانی" باشد؛ باز هم در ماهیت قضیه تغییری وارد نمی شود. زیرا موارد و موضوعات ارائه شده در این نوشته تکرار همان اراجیف، یاوه گوییها و نظریات و مواضع ارتجاعی و خصمانه موسوی است و این عنصر حقیر و ذلیل هم باید یکی از تسلیم طلبان "ساما" و از همفکران و همسنگران موسوی باشد. بعبارت دیگر همه این لاطیلات از یک آدرس صادر می شوند. گرچه بیک نظریا ملاحظه ماهیت فکری سیاسی ارتجاعی این قماش عناصر اپورتونیست هزار چهره و بادر نظر داشت برخوردار های لومپنانه و فحاشی های کوچکه بازاری آنها؛ پاسخ دادن به این نوشته ها ضیاع است و باید بر مصداق این ضرب المثل که "جواب ابلهان خاموشی است" از پرداخت به پاسخ آنها صرف نظر نمود. اما به نظر دیگری پاسخ گذاشتن به این یاوه ها این عناصر اپورتونیست زبون را "جرئت" می دهد که باز هم به فحاشی و لجن پراکنیهای شان علیه جنبش انقلابی پرولتری (م ل م) ادامه دهند. لذا باید هر چه بیشتر ماهیت ایدئولوژیک سیاسی موسوی، "خالقداد پغمانی" و همپاله های شان و اینکه این گونه برخوردها را روی چه مرام و هدفی انجام می دهند و چه وظایفی را بدوش دارند، افشا کرد. موسوی و "خالقداد پغمانی" عناصری از یک جریان اپورتونیستی اند که کینه و خصومت خاصی علیه "مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم" دارند و اینها کودکانه تصور می کنند که گویا می توانند از طریق یاوه گویی و فحاشی صدمه به "م ل م" وارد کرده و پیروان این خط انقلابی را مورد ضربت قرار دهند. بهر صورت، نه تنها ماهیت این شکل از اپورتونیسم که چهره این عناصر اپورتونیست را که به وقیحانه ترین شکلی عمل می کنند، افشا نمود. بکارگیری این شیوه برخورد از جانب این قماش اپورتونیستها؛ منتهایی بیچارگی و رسوائی اپورتونیسم و رویزیونیسم را حد اقل در افغانستان نشان می دهد. بیش از یک و نیم قرن است که ماهیت ضد مارکسیستی و ضد انقلابی انواع اپورتونیسم و رویزیونیسم و ورشکستگی کامل آنها در سطح جنبش بین المللی کمونیستی باثبات رسیده است؛ ولی تازمانیکه ریشه های طبقاتی آنها در جوامع مختلف بشری وجود داشته باشد؛ اپورتونیسم به اشکال و انواع مختلف از درون احزاب و جنبشهای انقلابی پرولتری سر بلند کرده و به تخریب جنبشهای انقلابی رهائیبخش ادامه می دهند. موسوی و همپاله هایش می خواهند از این طریق خدمتگزاری اشرا به بورژوازی امپریالیستی و سایر دشمنان کمونیسم انقلابی باثبات برسانند که بدون شک مورد تحسین آنها نیز قرار می گیرد. حملات خصمانه و فحاشیهای موسوی و "خالقداد" علیه کمونیسم انقلابی مانند تمام اپورتونیستها و رویزیونیستها بر مبنای یک بینش ارتجاعی و ضد انقلابی صورت می گیرد. این شکل اپورتونیسم از نظریات و مواضع اپورتونیستها و رویزیونیستهای رنگارنگ الهام گرفته و جنبه "مائوئیسم" ستیزی و خصومت ورزی هستریک به آن متباز است. موسوی با شیوه های وقیحانه و مغایر اخلاق و شرافت انسانی به اعضا و فعالین جنبش انقلابی (م ل م) حمله می کند. این شیوه برخورد موسوی و همپاله هایش در شناخت از ماهیت اصلی اپورتونیستی و افشای چهره واقعی آنها خاصاً برای روشنفکران نسل جدید کمک می نماید. موسوی عنصری است که عند الموضع و به سرعت رنگ و چهره عوض می کند. در جایی مرام و هدفش را مبارزه در راه "جنبش آزادیبخش ملی" وانمود می کند؛ در جایی تلویحاً خود را "معتقد" به (م ل م) وانمود می نماید و گاهی هم در مصاحبه هایش از طریق سایت انترنیتی "افغانستان- آزاد" طوری وانمود می کند که سامعین او فکر کنند که او یک مسلمان و پیرو مذهب شیعه دوازده امامی است. چنانچه در جریان یکی از مصاحبه ها پیش (که در نوشته قبلی ام از آن تذکر داده ام) سه مرتبه الفاظ "خدای نخواست" را تکرار کرده و یک بار مقوله "خسرالدنیا و الآخره" را بکار برده و یکبار هم گفته است که: "منی شیعه در هر زمان که می خواستم نماز بخوانم"

در اینجا منظور اوزمانی است که در افغانستان بوده است) کسی نبود که چیزی بگوید". و یک مرتبه هم در جریان مصاحبه اش گریزی "به صحرای کربلا" زده است. ولی مضحک اینجاست که او با این طرز دید و تفکر به من اتهام می زند که گویا به "بعثت" اذعان کرده ام! موسوی عنصری است تشنه شهرت. زمانی به توصیف دیوانه و اراغظ سیستانی پرچمی عضو شورای "انقلابی" (بخوان شورای ضدانقلابی مزدوران سوسیال امپریالیسم روسی و صادرکننده فرمانهای قتل هزاران انسان بیگناه و هزاران مورد جنایت به و خیانت به خلق و میهن) می پرداخت و زمانی هم از پای صحبت داکتر سید خلیل الله هاشمیان (عنصر ارتجاعی و شئون نیست)، "کسب فیض" می نمود. اما موسوی روی موضوعی که در نوشته هایش بسیار تأکید دارد و هیچ وقت از آن عدول نکرده است؛ کینه توزی اش به (م ل م) انقلابی است. و این نظر و موضع ارتجاعی اش را با مباحث انجام می دهد و دیگر هم سخنان او هم برایش "به به" و "چه چه" می گویند.

اپورتونیسیم و رویزیونیسم دشمن نقاب دارو خطرناک کمونیسم انقلابی و انقلابات پرولتری است:
با ظهور مارکسیسم و تکامل آن به ما رکسیسم- لنینیسم و بعد به مارکسیسم- لنینیسم- مانوئیسم؛ در مقاطع مختلف تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و پیروزی انقلابات سوسیالیستی و تأسیس دیکتاتوریهایی پرولتاریا و پیروزی انقلابات ملی - دموکراتیک تحت رهبری احزاب کمونیست در چندین کشور جهان؛ اپورتونیسیم و رویزیونیسم به الوان و اشکال و شیوه ها و خرامهای گوناگون در برابرش عرض وجود کرده است. این دشمن کمونیسم انقلابی که ماسک "انقلاب" به چهره دارد و از کلمات و عبارات انقلابی در جهت پیشبرد مرام و هدفش سوء استفاده می کند، بسیار خطرناکتر از دشمنان طبقاتی آشکار عمل کرده و برای سالها می تواند خود را در درون جنبشهای کمونیستی پنهان نموده و چون خوره آنها را از درون تخریب نماید. بدین لحاظ مبارزه علیه انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسم کسب اهمیت می نماید. زیرا بدون مبارزه با اپورتونیسیم و رویزیونیسم مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع ممکن نیست. و بدون افشا و طرد انواع و اشکال اپورتونیسیم و رویزیونیسم از دامن جنبش های انقلابی پرولتری؛ پیش برد امر مبارزه انقلابی و پیروزی این جنبشها مسیر نمی شود. از اینجاست که شناخت همه جانبه از این دشمن آشتی ناپذیر کمونیسم انقلابی حایز اهمیت است. جنبش بین المللی کمونیستی و جنبشهای کمونیستی در هر یک از کشورهای جهان طی حدود یک و نیم قرن صدمات زیادی از اپورتونیسیم و رویزیونیسم دیده اند.

با نگاهی کوتاه به تاریخ چهل ساله جنبش انقلابی پرولتری افغانستان، ما شاهدیم که چگونه انواع اپورتونیسیم و رویزیونیسم، لطمات و ضربات سهمگینی به آن وارد کرده اند. قبل از تأسیس "سازمان جوانان مترقی"؛ رویزیونیسم "مدرن" (خروشچی) به وسیله باندهای مزدور خلقی پرچمیها، "گروه کار" و دیگر گروه های همقماش آنها ایده ها و افکار ضدانقلابی رویزیونیسم خروشچی را در سطح جامعه پخش می کردند و از این طریق افکار تعداد زیادی از روشنفکران متعلق به طبقات خلق را مسموم ساختند. اما سازمان جوانان مترقی با خط ایدئولوژیک سیاسی (م ل ا) همزمان با پیشبرد مبارزه ملی- دموکراتیک (دموکراسی نوین) در افشای ماهیت و خصلت ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" مبارزه ایدئولوژیک سیاسی مهمی را انجام داد و تا جای امکان چهره کریه این رویزیونیسم و مبلغین و مروجین آن را افشا نمود. لیکن ظهور اندیشه های انحرافی سنتریستی، اکونومیستی، پاسیفیستی و آوانتوریستی سازمان جوانان مترقی را تضعیف کرد که بعد از انحلال آن و فروپاشی جنبش توده ای عظیم دموکراتیک نوین تشکلاتی با این خطوط انحرافی در سطح جامعه به فعالیت ادامه دادند؛ بعد بخشهای دیگری از جنبش چپ کشور دچار انواع انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی شدند که به شکل اقدامات کودتاگرانه، پذیرش استراتژی "جمهوری اسلامی" بجای برنامه و استراتژی انقلاب ملی - دموکراتیک، تسلیم طلبی طبقاتی و ملی با دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی متبازر گردیدند. بعد از نیمه اول دهه شصت خورشیدی بخشهای از این تشکلات توانستند تا حد زیادی با مبارزه ایدئولوژیک سیاسی اصولی و انقلابی، خطوط اپورتونیستی و رویزیونیستی را افشا و طرد کنند و در راه تقویت و تحکیم خط انقلابی پرولتری (م ل ا و بعد م ل م) به پیش روند. متأسفانه که بار دیگر اپورتونیسیم و رویزیونیسم به اشکال مختلف دیگری در این بخشهای جنبش پرولتری (م ل ا) ظهور کردند و جنبش را از درون مورد حملات خصمانه قرار داده و در وضعیت ضعف و پراکندگی کنونی کشانده اند. ولی با وجود تمام ضربات داخلی

و خارجی ای که طی چهاردهه اخیر بر جنبش انقلابی پرولتری کشور وارد آمده است و با همه کمیها و کاستیها و اشتباهات و انحرافات ایدئولوژیک سیاسی؛ گروه‌ها و افراد مختلف جنبش انقلابی (م ل ا و م ل م) با تداوم مبارزه ایدئولوژیک سیاسی اصولی و انقلابی توانسته‌اند تا حد زیادی چهره انواع اپورتونیزم و رویزیونیسم و تروتسکیزم را افشا نمایند؛ ولی هنوز موفق به طرد کامل آنها از جنبش انقلابی پرولتری نشده‌اند و این مبارزه ادامه دارد.

پاسخ به اراجیف "خالقداد پغمانی":

این عنصر حقیر بعد از داستان سرانیهای ابلهانه؛ یاهه گوئیهای سفیهانه اش را علیه من چنین آغاز می‌نماید: - در صفحه دوم او راقش با تخطئه و مغلطه گوئی به من اتهام وارد کرده است که گویا من در نوشته‌ای پاسخ به نوشته‌اش گفته‌ام که: "چون مارکس و انگلس با نامهای اصلی شان مبارزه می‌کردند؛ لذا به سلطنت‌های استبدادی و طبقات حاکم زمان شان تعلق داشته‌اند. و یا هر کسی که در کشورهای استبدادی با اسم اصلی شان پا به میدان مبارزه می‌گذارد، یا نماینده یکی از جناح‌های طبقه حاکم است، یا خرده بورژوا، خرده مالک و در یک کلام انسان نا پیگیری در امر مبارزه است و یا اینکه رویزیونیست ...".

تذکر: در این نوشته من اگر درباره برخی از مسایل توضیحاتی ارائه می‌نمایم منظور "افناع" این یاهه گوی فحاش نیست؛ زیرا این قماش عناصر کمترین باوری به جنبش انقلابی و مترقی ندارند و این قماش عناصر کوچکتر از این‌اند که با آنها پلمیکی را به پیشبرد؛ بلکه منظور رد اکاذیب و اتهامات بی اساس و افشای ماهیت اپورتونیزمی آنهاست تا عده‌ای از نسل جوان روشنفکران مترقی جامعه که تاکنون شناخت لازم از این قماش عناصر اپورتونیزم شیاد و توطئه‌گردانند، دچار توهم نه شوند. زیرا همه اپورتونیزمها و رویزیونیستهای سعی می‌کنند تا با شیوه‌ها و اشکال مختلف و با لفاظی و باصطلاح جمله پردازی و بازی با کلمات ادعاها و اتهامات بی بنیاد خود را "منطقی" جلوه داده و حقایق را تحریف و مسخ کنند. اگر عده‌ای از خوانندگان در دروغ گوئیها و توطئه‌گریهای این عنصر شک دارند می‌توانند این مطلب را در صفحه دوم نوشته من در "سایت پیام آزادی" مطالعه کنند. اولاً: در نوشته‌ام در این میان درباره مارکس و انگلس و انتخاب نام مستعار آنها صحبتی به میان نیامده است. ثانیاً: در نوشته‌ام آمده است که: "سازمانها، گروه‌ها، احزاب و افراد انقلابی و مترقی به سویه‌ها و کیفیتهای مختلف از آزادی خواه تا دموکرات و کمونیستهای واقعا انقلابی بر اساس خط ایدئولوژیک سیاسی، استراتژی و اهداف شان در جامعه مبارزه می‌کنند. اینها بدرجات مختلف با نظام حاکم اختلاف و تضاد دارند. همچنین گفته شده که این سازمانها بدرجات مختلف انقلابی" اند. و در بین طبقات خلق در جامعه تنها طبقه پرولتاریا تا آخر انقلابی است و مبارزه طبقاتی را تا آخر (تا سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیسم) و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و تأسیس نظام سوسیالیستی و رسیدن به جامعه بدون طبقه به پیش می‌برد. ولی گروه‌های از نمایندگان طبقه خرده بورژوازی، طبقه دهقان و همچنین جناح میهن پرست طبقه بورژوازی ملی (متوسط) نظریه خصلت و آرمان طبقاتی شان در انقلاب متزلزل و ناپیگیر هستند و در صورت تأمین منافع آنها با طبقات ارتجاعی حاکم به سازش می‌رسند. گروه‌های از نمایندگان طبقه خرده مالک و خرده بورژوازی با آنکه در شرایطی در پروسه انقلاب ملی- دموکراتیک شرکت می‌کنند؛ ولی بر اساس ماهیت و خصلت طبقاتی شان از پیروزی انقلاب پرولتری وحشت دارند. اینها در پروسه مبارزه طبقاتی بارها تزلزل و نا پیگیری خود را در عمل هم ثابت کرده‌اند. من با این مسایل از دید علمی به طبقات و خصلت طبقاتی آنها و خصلت طبقات اجتماعی و تضادهای طبقاتی برخورد کرده‌ام که باجهانبینی و تفکر خالقداد پغمانی و موسوی در تضاد قرار دارد. از آنجاییکه خالقداد به این قضایا از منظر ایدئولوژیک سیاسی خود ش می‌نگرد؛ لذا قبول ندارد که این طبقات در مبارزه برای سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قطع سلطه امپریالیسم متزلزل و ناپیگیر هستند. در حالیکه اصولاً این طبقات و گروه‌ها مبارزه طبقاتی را بر مبنای جهان بینی و خواست و اهداف طبقاتی خودشان به پیش می‌برند. بفرض اگر در کشوری از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در صورت ضعف جنبش انقلابی پرولتری؛ این گروه‌ها در شرایطی بتوانند توده‌های مردم را بعقب شعارهای شان بکشانند و مبارزه آنها را علیه طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و قدرت (قدرتهای) امپریالیستی حامی آنها رهبری کنند؛ لیکن در صورت سرنگونی حاکمیت طبقات فئودال و کمپرادور، حاکمیت و دیکتاتوری

طبقاتی خود را در کشور برقرار می کنند. و بنا بر خصلت و خواستها و آرمانهای طبقاتی شان خود را به مقام بورژوازی بزرگ می رسانند و به وابستگی امپریالیسم درمی آیند. باید تذکر داد که در همه انقلابهای ملی - دموکراتیک تحت رهبری طبقه پرولتاریا بودند افرادی از روشنفکران (خرده بورژوازی) ضد امپریالیست و ضد ارتجاع که این پروسه انقلاب را همراهی کرده و حتی با پیروزی انقلاب سوسیالیستی افکار خود را نوسازی نموده و با واقع بینی از انقلاب سوسیالیستی پشتیبانی و حمایت کرده اند. و نیز در همین رابطه در نوشته ام آمده است که تقریباً همه اعضای گروه های متذکره فوق به سویه های مختلف مورد پیگرد ارتجاع حاکم در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم قرار دارند. یعنی در نظام های ارتجاعي استبدادی از کمونیست انقلابی تا افراد آزادی خواه، میهن پرست، دموکرات و خرده بورژوازی مترقی مورد پیگرد پولیس مخفی رژیمهای استبدادی قرار می گیرند. از این رو در جریان مبارزه اجباراً به منظور مخفی نگهداشتن هویت اصلی شان و اغفال پولیس این دولتها نام مستعار انتخاب می کنند.

در صفحه (2) چنین نوشته شده است: **چون مارکس و انگلس با نام اصلی شان مبارزه می کردند گویامن آنها را از " تعلق طبقاتی " دشمنان خلق وانمود کرده ام!** در حالیکه در نوشته ام هرگز چنین چیزی نیا مده است و این یک دروغ و اتهام محض است. و منفی بافی، دروغ گوئی و شارلتان بازی در سرشت هر اپورتونیستی عجین است. اینکه مارکس و انگلس در شرایط زمانی خود شان احتیاج به انتخاب نام مستعار داشتند و یا نداشتند؛ حتی کسانی که معلومات ابتدائی از شرایط سیاسی آن دوران کشورهای اروپائی دارند، هم اینرا می دانند که چرا مارکس و انگلس می توانستند بانام اصلی شان مبارزه کنند. بفرض اگر مارکس و انگلس هم امروز در شرایط کشورهای امپریالیستی زندگی می کردند ترجیح می دادند که با نام مستعار مبارزه کنند. چه رسد به شرایط استبدادی و فاشیسم کشورهای تحت سلطه امپریالیسم. از جانب دیگر حتی در همین کشورهای سرمایه داری هم احزاب و سازمانهای واقعاً کمونیست انقلابی (نه کمونیستهای پارلمانی و اورو کمونیستها) از آزادی لازم برای فعالیت سیاسی در سطح این جوامع برخوردار نیستند. و پولیس سیاسی فعالیتهای آنها را جداً تحت نظر دارد. اینکه موسوی و خالقداد (پغمانی) و همپاله های آنها از کمونیسم چه برداشتی دارند مشخص است. از آنجاییکه امپریالیسم و ارتجاع جهانی از دشمنان قسم خورده کمونیسم انقلابی هستند؛ لذا اعضای احزاب، سازمانها و گروه های کمونیست انقلابی در این کشورها، با همین دموکراسی بورژوائی و رسمیت داشتن حق " آزادی " بیان و عقیده؛ باز هم موضوع مخفی کاری را جداً مد نظر قرار می دهند.

همچنین در صفحه سوم گفته شده که گویا من به باب او اکیان " اقتداء " می کردم. در حالیکه او هم از نام اصلی اش استفاده می کند. و بنا بر اعتقاد خالقداد گویا بقول او باب او اکیان هم باید " ریگی در کفش داشته باشد! ". ضرورت به توضیح بیشتر ندارد؛ موقف ما درباره نظریات و مواضع ایدئولوژیک سیاسی حزب کمونیست انقلابی امریکا و شخص باب او اکیان مشخص بوده و هست. او تا قبل از 2007 در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و در جنبش بین المللی کمونیستی روی خط انقلابی (م ل م) حرکت کرده است. ولی انحراف اپورتونیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا و رهبران باب او اکیان زمانی آشکار شد که در مورد انحراف اپورتونیستی و تسلیم طلبی حزب کمونیست نپال (مائونیست) بر هبری پراچندا و سقوط آن در پرتگاه تسلیم طلبی و رویزیونیسم و به شکست کشاندن انقلاب خلق نپال ؛ موضع روشن انقلابی نگرفت و برای چند سال سکوت اختیار کرد و عدم موضع گیری اصولی اشرا در این باره بگونه غیر اصولی مربوط به مسایل درونی " جا " وانمود کرد. در حالیکه انحرافات اپورتونیستی این حزب که از اعضای مهم " جا " به شمار می رفت و با انحرافات اپورتونیستی چند عضو دیگر " جا " این سازمان انقلابی بین المللی را در منجلاب اپورتونیسم کشاندند و از این طریق ضربه سختی به جنبش بین المللی کمونیستی وارد کردند. بعد از آن انحراف اپورتونیستی باب او اکیان در نوشته اش بنام " سنتر نوین " هر چه بیشتر آشکار گردید. اما تا جایی که به گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (م ل م) مربوط است ما در هر دو مورد این انحرافات را نقد کرده ایم و اسناد آن در جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و جنبش کمونیستی جهانی موجود اند. تا زمانیکه مواضع حزب کمونیست انقلابی امریکا روی خط اصولی انقلابی پرولتری استوار بود؛ منحیث یکی از احزاب کمونیست انقلابی جهان با او نگاه می کردیم. ولی زمانیکه این حزب و رهبران باب او اکیان دچار انحراف اپورتونیستی گردید؛ در برابر آن موضع اصولی

اتخاذ کرده و آنرا نقد کرده ایم و موقف کنونی ما در برابر باب آوکیان و "حزب کمونیست انقلابی" امریکا کاملاً روشن است. برخلاف ادعای بی بنیاد خالقداد، مسئله روابط بین احزاب، سازمانها و گروه های واقعاً انقلابی پرولتری در جهان براساس انترناسیونالیسم پرولتری و اصولیت انقلابی پرولتری استوار است. برخلاف احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی که اعضای آن به برخی از رهبران آن منحیت "مرشد" نگریسته و بدون توجه به اشتباهات و انحرافات آنها به پیروی کورکورانه از آنها ادامه می دهند؛ اینرا می گویند "اقتداء" به شخصی. این خالقداد (پغمانی) نیست که درباره خط انقلابی (م ل م) و رابطه آن با باب آوکیان چنین اراجیفی رامی پراکند؛ موسوی در ماه جدی سال 1380 نوشته ای رازیر عنوان "آزمونی از نو ویا رسالتی دیگر" بنام (هواداران آزادی ودموکراسی برای افغانستان) به نشر رسانده است که فقط به موردی از آن اشاره می نماید که در اینجا به بحث ما مربوط است. "بیا بکشیم درگام نخست ضمن طی طریق در راستای یک مشت کوبنده شدن که از بازوان آهنین پیکرسالمی حواله شده، شعار و مسیر حرکت بعدی مان را که همانا "مبارزه آزادیبخش ملی" است، از دستبرد دزدان سرگردنه ای ک با" بسم الله" می آغازند ویا" من الله توفیق" خاتمه می دهند ویا قافیه بافان چپ که اطاعت از "باب آوکیان" را کمال مطلوب و اطاعت از بوش را در حکم خیانت می دانند رهانیده و مضمون اصلی "مبارزه آزادیبخش ملی" را صیانت کنیم".

موسوی مدعی است که "شعله ای" بوده وگاهی هم در مواقع معین از "اعتقاد" به (م ل م) دم می زند؛ صرف نظر از گذشته سیاسی انحرافی اش، ماهیت نظرات و مواضع او درباره استراتژی و اهداف انقلاب کشور از همین چند سطر نوشته وی نیز آشکار می شود؛ او کمونیستهای انقلابی (م ل م) را بنام "قافیه بافان چپ" یاد کرده و پیروی از خط انقلابی (م ل م) را "اطاعت" از باب آوکیان می داند که گویا مائوئیسم "اختراع" باب آوکیان بوده است! و بدین طریق تکامل کیفی اندیشه مائوتسه دون یعنی "مائوئیسم" و حقانیت تکاملی علم انقلاب پرولتری از "مارکسیسم- لنینیسم" به "مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم" را انکار می نماید. موسوی به هم فکran و هم پیمانانش ندا سومی دهد که این مبارزه ("مبارزه آزادیبخش ملی") را از دستبرد احزاب اسلامی و "قافیه بافان چپ" برها نید. از فحواى این مطلب، "مائوئیسم" سنیزی موسوی بوضوح آشکار است. و هر ادعای کاذب موسوی مبنی بر "اعتقاد" به (م ل م) رابه پوچی مبدل میسازد. حال خوانندگان توجه کنند: موسوی که مدعی است درسایت "افغانستان- آزاد" گویا مبارزه "ضد امپریالیستی" را به پیش می برد؛ آیا این طرز تفکر و موقف سیاسی، وی را در چه موقعیتی قرار می دهد؟! در حالیکه با در نظر داشت ساخت اجتماعی اقتصادی، قطب بندیهای طبقاتی و ماهیت و خصلت تضاد های طبقاتی و ملی در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و مستعمره در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، مبارزه آزادی بخش ملی بدون رهبری طبقه پرولتاریا به پیروزی نمی رسد. بعبارت دیگر رسالت رهبری این مبارزه بعهد طبقه پرولتاریاست. آیا ممکن است که موسوی با این نظر و موقف ارتجاعی بتواند ادعا کند که او "علیه امپریالیسم" مبارزه می کند؟ که هرگز نه! تاریخ مبارزات آزادیبخش ملی خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین خاصتاً در قرن بیستم شاهد است که در مقاطع مختلف تاریخی عده ای از رهبران جنبشهای آزادیبخش ملی که افراد واقعاً میهنپرست و مترقی بودند نسبت به کمونیست های انقلابی چه نظری داشتند. در کشور چین "داکترسون یاتسن" بعد از سقوط امپراتوری منچو و پیروزی انقلاب ملی این کشور در سال (1911 میلادی) تا سال 1927 با کمونیستها همکاری نزدیک داشت. در اندونیزیا سوکارنودر رهبری جنبش آزادیبخش ملی در سال 1954 همکاری کمونیستها را پذیرفت. ولی موسوی "م ل م" ها و نیروهای ارتجاعی اسلامی ضدانقلابی و جنایتکار و مزدور امپریالیسم را در یک ردیف قرار داده و علیه آنها اعلام "جهاد" می نماید. وهم بنحوی قبول ندارد که اطاعت از جورج بوش خیانت است. و همین چند سطر نوشته موسوی بیانگر دیدگاه، تفکر و نظریه خرده بورژوازی ضدانقلابی است که خصومت اش را علیه (م ل م) پنهان نمی کند.

در صفحه سوم این نوشته چنین آمده است: " - اشتقن انگل- رهبر "حزب مارکسیست- لنینیست" آلمان با اسم اصلی اش بورژوازی کشورش را به مصاف طلبید که حتا در محکمه ارتجاعی آنها حاضر نه شد به "انجیل" ویا "قانون اساسی" آلمان سوگند یاد کند".

توضیح: من که در نوشته ام به پاسخ نوشته قبلی "خالق‌داد پغمانی" که در مورد انتخاب نام مستعار "پولاد" از جانب من؛ مرامورد اهانت قرار داده و طوری اظهار نظر کرده بود که هیچ کسی حق ندارد نام استالین را انتخاب کند. و من در برابر این نظر او کنایتاً اشاره نموده بودم که: "استالین و دیگر رهبران بزرگ پرولتاریا پیغمبر نبودند که از طرف "خدا" بر روی زمین مبعوث شده باشند...."; حال خالق‌داد پغمانی با تحقُّه مطلب و مغلطه گوئی می خواهد طوری وانمود سازد که گویا من با این نوشته به مسئله "بعثت" اذعان کرده ام! ولی رهبر "حزب مارکسیست-لنینیست" آلمان در محکمه حاضر نه شده است که به "انجیل" و "قانون اساسی" آلمان سوگند یاد کند.

اما در مورد "این برخورد" استفن انگل "رهبر" حزب مارکسیست-لنینیست "آلمان در برابر محکمه این کشور؛ همینکه استفن انگل می تواند در محکمه کشور امپریالیستی آلمان چنین اظهار عقیده بنماید، خود آشکار است که یک آلمانی بدون اینکه اعلام "جرم" علیه وی گردد، در مرجع رسمی گفته می تواند که به "خدا" و "انجیل" اعتقاد ندارد و به قانون اساسی این کشور به لحاظ محتوی و ماهیت طبقاتی ارتجاعی و ضد مردمی آن، احترام نمی گزارد. در کشورهای اروپائی از جمله کشور جرمنی مسئله "آته ایسم" و عدم اعتقاد به "کتاب مقدس" مسئله مهمی نیست و اظهار آن در برابر محکمه ارتجاع حاکم "قهرمانی" هم محسوب نمی شود. زیرا موضوع "باور به خدا" و یا "بی باوری به خدا" در این کشورها قانوناً پذیرفته شده است. در کشور آلمان و در اکثریت کشورهای اروپائی بیش از نصف نفوس آنها به وجود "خدا" باور ندارند. همچنین این آقا از استفن انگل در آلمان از سیسون در هالند یاد می کند که هر دو با نامهای اصلی شان فعالیت سیاسی می کنند. البته در مورد این اشخاص از دید ما مهم مواضع ایدئولوژیک سیاسی آنهاست که تا چه سطحی اصولی و انقلابی اند. پروفیسور "سیسون" بیش از سه دهه است که در هالند زندگی می کند ولی دولت هالند از دادن پناهندگی سیاسی برایش خودداری کرده و در طول این مدت با مشکلات زیادی از جانب دولت هالند مواجه بوده است. در مورد دیگری چند سال قبل در کشور نپال پراچندا رهبر "حزب کمونیست نپال (مائوئیست)" بعد از آنکه با انحرافات اپورتونیستی و روبریزیونیستی و تسلیم طبقاتی و ملی انقلاب خلق نپال رابه پرتگاه شکست انداخت؛ در وقت عهده دار شدن مقام صدارت دولت فؤدال کمپرادوری وابسته امپریالیسم، به "کتب مقدس" حلف وفاداری یاد نکرد بلکه عوام فریبانه بنام "خلق" نپال سوگند یاد کرد.

در صفحه سوم این نوشته خالق‌داد ادعا می کند که "از روی نوشته هایم استنباط کرده است که من باید از یکی از آن خانواده های برخاسته باشم که می توانستند ده ها خانواده از سنخ خانواده او را در یک روز بخرند و بفروش برسانند".

گرچه من نمی خواهم مانند روشنفکران خرده بورژوا درباره تعلق طبقاتی خود صحبت نمایم؛ لیکن وقتی فردی با توسل به توطئه گری، دسیسه سازی و دروغبافی مرام خود را پیش می برد و حتی فکر کردن روی مسایل جزئی هم برایش مشکل می شود؛ لذا باید باین ادعا و اتهام آن هم پاسخ داد. این آقا باید تذکر می داد که از کجای نوشته هایم به چنین استنباطی رسیده است و موقعیت اقتصادی خانوادگی ام را کشف کرده است! در حالیکه از ده ها سال باین طرف خاستگاه فامیلی، موقعیت طبقاتی و وضعیت زندگی ام معلوم است. خانواده من جزء صدها هزار خانواده تهیدست این کشور بوده است. و من اولین درس مبارزه طبقاتی را از وضعیت زندگی ورنج و آلام توده های خلق وستم چند لایه ای که بر آنها وارد می شود آموخته ام. و طی چند دهه این مبارزه را آگاهانه و در پرتو علم انقلاب پرولتری به پیش برده ام. اینرا هم باید بگویم که صرف داشتن تعلق به طبقات خلق به شخص اعتبار اجتماعی و سیاسی بیار نمی آورد. بلکه آنچه که مهم است، خط ایدئولوژیک سیاسی انقلابی پرولتری و استوار ماندن روی آن و تداوم مبارزه انقلابی برای نجات خلق و میهن از سلطه و حاکمیت طبقات ارتجاعی و امپریالیسم می باشد.

در صفحه چهارم، نویسنده این اراجیف نامه چنین ادعا می نماید: "من مطمئن نیستم که در تمام دوران اشغال افغانستان به وسیله روسها، یک چشمت به قیافه آنها خورده باشم، من افتخار دارم بنویسم که با گذشتن از روی نعش روسها، موقعیت را در بین جبهه تثبیت نموده ام، به همین شکل در موقعیت کنونی، در حالیکه من با اسم اصلی خود وبدون هراس از امریکا و یارانش، علیه آنها قلم می زنم...".

گرچه مسئله در هر دو مورد این ادعای "خالق‌داد پغمانی" عیان است و احتیاجی به شرح و تفصیل بیشتر ندارد. خالق‌داد از "افتخار" گذشتن از روی نعل روسها یاد می‌کند؟! اما فراموش می‌کند که "ساما" ی بعد از اعدام مجید به دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی تسلیم شد و پروتوکول همکاری با آن امضاء کرد و چریکهای "ساما" دیگر منحنی ملیشه‌های دولت مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی علیه تنظیمهای ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی می‌جنگیدند و این داغ‌ننگ را در جبین دارند. "ساما" با این تسلیمی به دشمنان عمده خلق و میهن به حیثیت و آبروی جنبش چپ و منسوبین جریان دموکراتیک نوین (شعله ایها) شدیدترین ضربه را وارد کرد.

همچنین خالق‌داد با تبختر ادعا دارد که از امپریالیسم امریکا و یارانش "هراس نداشته" و علیه آنها قلم می‌زند و همچنین مدعی است که موسوی طی چند سال اخیر صدها نوشته "علیه دولت اسلامی ایران" به نشر رسانده است! بهر صورت ماهیت ایدئولوژیک سیاسی، کیفیت فعالیت‌های سابقه و نظریات و مواضع کنونی هریک از این آقایان در غرب مشخص است. و بر همین اساس اینها مشکلی با این دولتها و پولیس مخفی آنها ندارند. ورنه در همین کشورهای امپریالیستی که دموکراسی بورژوائی وجود دارد و به لحاظ قانونی ظاهراً هر نوع فعالیت سیاسی "مجاز" شمرده می‌شود؛ اما همه افراد و اشخاص مبارز آگاه، خاصاً کمونیستهای انقلابی با در نظر داشت ماهیت و خصلت طبقاتی نظام سرمایه داری و امپریالیسم که از دشمنان قسم خورده کمونیسم انقلابی است و آگاهی از خصلت این دموکراسی محدود و سرودم بریده، حتی الامکان سعی می‌کنند تا هویت اصلی اعضاء و چگونگی تشکیلات آنها مورد شناسائی پولیس سیاسی دولتهای امپریالیستی قرار نگیرد. در همین کشورها هم مخفیکاری یک اصل مهم تشکیلاتی به شمار می‌رود. و "خصوصیات نسبی بودن دموکراسی بورژوائی، خود را در فاشیسم نمایان می‌سازد"؛ و کمونیستهای انقلابی نیز به این امر آگاهی دارند که روی دیگر سکه دموکراسی بورژوائی، فاشیسم است. و تاریخ مبارزات انقلابی پرولتاریا در همین کشورهای سرمایه داری این موضوع را بار بار اثبات رسانده است. همچنین در مورد امنیت و مصئونیت اعضاء مربوط به تشکلات کمونیستی انقلابی از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی حتی مسئله از این هم بغرنج تر است. در این کشورها اگر بطور خلاصه موقعیت امنیتی اعضاء تشکلات کمونیستی انقلابی افغانستان را مد نظر قرار بدهیم؛ امنیت و مصئونیت آنها یک امر نسبی است. دستگاه "امنیت ملی"، پولیس مخفی دولت مزدور مرکزی متشکل از اعضاء خاد رژیم مزدور و جنایتکار خلقی پرچمیها، اعضاء باندهای جنایتکار اسلامی و اعضاء جدید تربیت شده توسط سازمان "سیا" امریکا و سازمانهای جاسوسی دیگر کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی هستند و در کشورهای امپریالیستی علاوه بر پولیس سیاسی این دولتها؛ سفارتخانه های دولت مزدور استعمار در افغانستان که اکثریت قاطع مامورین آنها متشکل از اعضاء باندهای جنایتکار اسلامی، خلقی پرچمی ها و ملیشه های مزدوران و در رابطه نزدیک با دولت و سازمانهای جاسوسی این کشورها قرار دارند و علاوه تا خلقی پرچمیها و اعضاء گروه های اسلامی که به این کشورها بشکل "پناهنده" زندگی می‌کنند، تعدادی زیادی از آنها با سرویسهای اطلاعاتی و جاسوسی کشورهای امپریالیستی در رابطه و خدمتگذاری هستند. اینها همه از دشمنان خونخوار نیروهای انقلابی مردمی افغانستان اند. همچنین از امکان بدور نیست که عده ای از اپورتونیستها و رویزیونیستها و تسلیم طلبان طرد شده از جنبش کمونیستی کشور به منظور انتقام گیری علیه نیروهای انقلابی مردمی جاسوسی کنند. و نیز تهدید عمال رژیم ارتجاعی و خونخوار ایران نه تنها علیه کمونیستهای انقلابی ایران که علیه اعضاء مربوط به جنبش کمونیستی انقلابی افغانستان طی سی سال اخیر هم در ایران و هم در این کشورها وجود داشته و دارد. عده ای از افراد سازمانهای جنبش چپ انقلابی و منسوبین جنبش دموکراتیک نوین توسط گروه های ارتجاعی اسلامی ایران نشین خاصاً گروه های متشکله حزب وحدت اسلامی به کمک رژیم اسلامی خونخوار ایران ترور شده اند، تعدادی زندانی و شکنجه شده و تعدادی هم مورد تعقیب قرار گرفته اند. در پاکستان ده ها تن از شعله ایها و اعضاء سازمانهای جنبش چپ کشور توسط احزاب اسلامی مزدور خاصاً حزب اسلامی گلب الدین و خالص به کمک (آی اس آی) دولت پاکستان ترور شده اند. از اینکه من روی رعایت مسئله مخفیکاری و احتیاط منسوبین جنبش انقلابی پرولتری افغانستان در برابر پولیس سیاسی کشورهای امپریالیستی و جواسیس گروه های ارتجاعی جنایتکار تشکیل دهنده

دولت مزدورگرزی وعمال رژیمهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خاصاً دولت اسلامی خونخوار ایران تاکید کرده ام؛ خالقداد پغمانی ساده لوحانه آنرا به استهزا گرفته است. اینکه خالقداد پغمانی و موسوی بدون "هراس" از امریکا و یارانش "قلم میزنند" و یا اینکه در برابر جواسیس رژیم اسلامی وحشی ایران احساس خطر نمی کنند؛ بحث علیحده است. از جهت دیگر از آنجایی که اینها مانند دیگر اپورتونیستها به تخریبکاری و توطئه گری علیه کمونیسم انقلابی (م ل م) مشغول اند و از این طریق به بورژوازی خدمت می کنند؛ لذا خطری برای سرمایه بین المللی و امپریالیسم محسوب نمی شوند. ولی تاجاییکه به اعضای جنبش انقلابی پرولتری کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که در کشورهای امپریالیستی پناهنده شده و فعالیت سیاسی دارند مربوط می شود؛ بادر نظر داشت حضور عمال دشمنان رنگارنگ طبقاتی آنها در این کشورها باید مخفیکاری را بیش از کمونیستهای انقلابی کشورهای سرمایه داری رعایت نموده و احتیاط را از دست ندهند و دوراندیشی و هوشیاری را در این زمینه همیشه بکار گیرند. خالقداد پغمانی در صفحه (4) با تخطئه نوشته است: "... ویا وقتی کسی هویت شمارا افشا کرد، جاسوس و نوکر امپریالیسم می باشد و به همین سان افشای نام "دهقانپور" را که بوسیله شما نگاشته شده است، از کدام سنخ می دانید...".

من در نوشته قبلی ام از "دهقانپور" نام گرفته ام؛ حال این آقا مدعی است که گویا من نام اصلی او را افشا کرده ام. در حالیکه من در آن نوشته نام اصلی کسی را نگرفته ام. ممکن است برخی افراد از چند نام مستعار در نوشته های شان استفاده کنند و نام بردن آنها مشکلی ایجاد نمی کند. لیکن این خالقداد (پغمانی) و موسوی اند که نام اصلی شخص مزبور را افشا کرده اند و پاسخ خود را هم دریافت کرده اند.

موسوی در نوشته قبلی اش در صورت ادامه پاسخ به حملاتش مرا به دشنام های رکیک تهدید کرده بود. ولی او با حيله گری و حقه بازی و مطابق به سطح فرهنگی ادبی و شخصیت اش این دشنام را توسط "خالقداد پغمانی" به من حواله کرده است. "خالقداد پغمانی" در صفحه (5) نوشته اش سفیهانه تر از هر لومپن کوچه بازاری فحاشی کرده است که من در اینجا از تکرار دوباره آن خود داری می نمایم.

اولاً: بکاربرد چنین کلمات رکیک به لحاظ روانی و شخصیتی چنین وانمود می سازد که این عنصر سفیه بی تردید "نقصان شخصیتی" از سنخ "دشنام رکیک" اش دارد و عقده های حقارت از این ناحیه او را شدیداً رنج می دهد و می خواهد با استعمال این گونه کلمات دور از اخلاق و شرافت انسانی به دیگران لحظه ای ناراحتی روانی اشراف بکشد. ثانیاً: استعمال این قسم دشنام های رکیک حضيض ترین ورطه اخلاقی است که این عنصر فرومایه در آن سقوط کرده است. ثالثاً: اگر افراد به لحاظ ایدئولوژیک سیاسی هر قدر هم به پرتگاه انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی سقوط کرده باشند، لیکن تا سطح خالقداد و موسوی مشکل "شخصیتی و حیثیتی" نداشته باشند، به این شیوه های ناشریفانه منهنم نمی شوند و با چنین الفاظ رکیک به مخالفین شان حمله نمی کنند. رابعاً: اخلاق تصویر معنوی و یا بازتابی از خصلت و مناسبات زندگی اجتماعی افراد است. مقولات اخلاق، عزت، شرف و وجدان مفاهیم مجردی نیستند با شخصیت فرد رابطه تنگاتنگ دارند. در اینجا هر دشنام و توهینی که بر من روا داشته شده است؛ باز هم در برابرش این ضرب المثل را تکرار می کنم: "دشنام پاکت بدون آدرس است که به صاحب اصلی اش برمی گردد".

2 اکتوبر 2012

(پولاد)

